

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِحْدَى عَشْرَةَ آيَةً اثْنَا عَشَرَ

به اسم الله رحمان رحيم

الرَّفِ تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ① إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ

الر. اينست آيات كتاب مبين \* كرديم نازل آنرا قرآن عربى تاكه شما

تَعْقِلُونَ ② نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا

كنيد تعقل \* ميكنيم ما قصه براى تو احسن قصه ها را چون وحى ميكنيم

إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنُ ۞ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۝۳

برای تو این قرآن را. باآنکه بودی از قبل آن از جمله مردم غافل \*

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا و

چون گفت یوسف بپدر خود یا پدر من دیدم یازده کوكب و

الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۝۴ قَالَ يُوسُفُ لَا تَقْصُصْ

شمس و قمر را، دیدم آنها را بمن سجده کنان \* گفت یاسرکم نکن قصه

رُعْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُٰ أُولَٰئِكَ كَيْدَٰ طَارِئًا الشَّيْطَانِ لِلْإِنْسَانِ

خوابت را برای برادرانت بازچینند کیدی برایت کیداً. یقیناً شیطان برای انسان

عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝ وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيْكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَاْوِيْلِ

دشمن است مبین \* بدینسان برگزیند ترا ربت و دهد تعلیم ترا از تعبیر

الْاَحَادِيْثِ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكَ مِنْ سَمٰوٰتِهَا

احادیث<sup>۲</sup> و کند تمام نعمت خودرا بر تو و بر آل یعقوب طوری کرد تمام آنرا

(۱) کید: دام، چال، فریب. (۲) احادیث: خوابها، قصه ها، حکایت ها، گفته ها، سرگذشت ها.

عَلَىٰ أَبِيكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾<sup>٤</sup>

بر پدران تو از قبل، بر ابراهیم و اسحاق. یقیناً رب توست علیم حکیم \*

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا

یقیناً هست در یوسف و برادران او آیات برای سؤال کنندگان \* چون گفتند

لِيُوسُفَ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَاءَنَا

که یوسف و برادرش است محبوب نزد پدر ما از ما ایم جمعیتی. یقیناً پدر ما

لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۵ اِقْتُلُوا يُوسُفَ اَوْ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ

هست در گمراهی مبین \* قتل کنید یوسف را یا طرح کنید او را بزمنی تا شود باز بشما

وَجْهَ اٰبِائِكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صٰلِحِيْنَ ۹ قَالَ قٰبِلُ

وجه پدر شما و شما شوید از بعد آن قوم صالح \* گفت گوینده

مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقُوَّةُ فِي غَيْبَتِ الْجَبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ

از آنها نکند قتل یوسف را و بیاندازید او را در قعر چاهی تا بردارند او را بعضی

(۱) این طرز العمل را قرآن عظیم از اول باطل میداند. رسیدن به حدف باید از راه حق باشد.

السَّيَّارَةَ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ ﴿۱۰﴾ قَالُوا يَا بَنَا مَالِكِ لَا تَأْمَنْ عَلَى

سیاری اگر هستید فعل کردنی \* گفتند یا پدر ما چرا تو نمیگذاری امانت نزد ما

يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ﴿۱۱﴾ أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ

یوسف را و یقیناً مائیم برایش بس ناصح \* ارسال کن اورا باما فردا تا بردحظ و کند بازی

وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿۱۲﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ

و مائیم اورا محافظان \* گفت مرا کند محزون که بروید با او و دارم خوف

أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا لَيْنَ أَكَلَهُ

کہ بخورد اورا گرگ و شما از او غافل باشید \* گفتند اگر بخورد اورا

الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا الْخٰسِرُونَ ﴿۱۴﴾ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ

گرگ، و مائیم جمعیتی، باشیم آنگاه بس خسارہ مندان \* پس وقتی رفتند با او و

اجتمعوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ

اجماع کردند کہ بیاندازند اورا در قعر چاه، و وحی کردیم بہ او "خواهی خبر داد آنها را

يَا مَرْهَمُ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾ وَجَاءُوا آبَاءَهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ ط

از کار آنها، اینک، و آنها بی شعور هستند\* و آمدند نزد پدر خود شب بگریان.\*

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا

گفتند یا پدر ما، ما که رفتیم بمسابقه و ترک کردیم یوسف را نزد متاع خود

فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

بخورد او را گرگ. و نداری تو ایمان بر ما ولو هستیم مردم صادق\*  
\*

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ ط قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ

و آمدند با قمیص او بخون کاذب. گفت نه! فریفته بشما

الْأَنْفُسُ أَنْتُمْ أَمْرًا ط فَصَبِرْ جَمِيلٌ ط وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾

نفسهای شما امری. میکنم صبر جمیل. و الله است استعانت کننده بر آنچه میکنید وصف \*

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَةً ط قَالَ يَبُشْرَى

و آمد سیاری و ارسال کردند آبکش خود را که انداخت دلوه خود را. گفت بشارت باشد

هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةٌ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَ

اینست غلامی.<sup>۱</sup> و پنهان کردند او را چو سرمایه نئی. و الله است علیم بر آنچه می‌کردند عمل\* و

شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخِيسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

فروختند او را به ثمن ناچیزی، دراهمی معدودی. و بودند در آن از مردمان زاهد\*<sup>۲</sup>

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ

و گفت آنکه خرید او را، از باشنده مصر، به همسرش، مکرم دار اقامتش را شاید

(۱) غلامی: خاص نوجوانی. (۲) زاهد: تارك. باترك برادر خود ترك مسؤولیت کردند، و قول خود را با پدر شكستاندند.

أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ

کہ کند منفعت بما یا بگیریم اورا فرزندى. بدینسان مکان دادیم به یوسف در زمین

وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ

تا تعلیم دهیم اورا از تعبیر احادیث. و اللہ است غالب بر امر خود

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا

و لاکن اکثر مردم ندارند علم \* وقتى بالغ شد بقوت خود دادیم اورا حکم

وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي

و علم را. بدینسان دهیم جزا محسنین را \* تا جلبش کند آنکه بود او در

بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ط قَالَ

خانه اش، برای نفس خود و بست دروازه هارا و گفت پیش بیا تو. گفت

مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِكُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

معاذ الله یقیناً اوست ربم احسن جا داد مرا. یقیناً نمیشود کامیاب ظالمان \*

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّا بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ

وهمانا رغبت کرد به او و رغبت کرد بوی. گر نبود آنکه دید برهان رب خود را. اینطور

لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿۱۴﴾

تا منصرف کنیم از او بدی را و فحشا را. اوست از بندگانم که مخلص اند \*

وَاُسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهٗ مِنْ دُبُرٍ وَّالْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا

و سبقت کردند بسوی در، و پاره کرد قمیص او را از پشت و یافتند با دارش را پیش

الْبَابُ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ

درب. گفت چیست جزای آنکه اراده کند باهل تو بدکاری إلا که شودبندی یا

عَذَابُ الْيَمِّ<sup>(۱)</sup> قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ

عذاب الیم<sup>۱</sup> \* گفت، خودش میخواست مرا از نفسم و شهادت داد شاهدی

مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَهُوَ

از اهل آن زن. اگر هست قمیص او پاره از پیش بازصادقه است و اوست

(۱) الیم: درناک، المناک

مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ﴿۲۶﴾ وَاِنْ كَانَ قَمِيصُهٗ قَدْ مِّنْ دُبُرٍ فَلَا جُنٰتٌ

از کاذبان \* و اگر هست قمیص او پاره از پشت باز کاذبه است

وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۲۷﴾ فَلَمَّا رَا قَمِيصَهٗ قَدْ مِّنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّ

و اوست از صادقان \* چون دید قمیص اوست پاره از پشت گفت اینست

مِّنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيْمٌ ﴿۲۸﴾ يٰوَسْفُ اَعْرَضْ عَنْ هٰذَا اِنَّكَ

از کید شما (زنها). همانا کید شماست عظیم. یوسف بکن اعراض از این.

وَاسْتَغْفِرِي لِمَا لَدَيْكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾ وَقَالَ نِسْوَةٌ

و طلب استغفار کن بگناہت یقیناً توئی زن از خطاکاران \* و گفتند نسوان

فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا

در مدینہ: ہمسر عزیز خواست غلامش را از نفس او. بس شیفته اورا

حَبًّا إِنَّهَا تَرَ بِهَا فِي ضَلَلٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ

محبت. یقیناً می بینم اورا در گمراہی مبین \* وقتی شنید مکرآنها را کرد ارسال

الْيَهُنَّ وَاعْتَدَتْ لَهُنَّ لَهْنًا مُّتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا

برای آنها و آماده کرد برای آنها تکیه ها و داد هر يك آنها را کاردی

وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْنَا فَمَا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَاهُ وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ

و گفت خارج شو بر آنها. وقتی دیدند او را تکبیر گفتند و قطع کردند دستهای خود را.

وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿۳۶﴾ قَالَتْ

و گفتند پناه به الله نیست این بشر. نیست این الا ملک کریم \* گفت

فَذٰلِكَ الَّذِي لُبَّتْنِي فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ

مگر اینست که ملامتم کرده بودید بر آن. و البته میخواستم او را از نفسش

فَاَسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجُنَّ ۖ وَلَيَكُونًا مِّنْ

مگر با عصمت ماند. و اگر نکند فعل آنچه میکنم امرش میشود بزندان و میشود از

الصُّغَرٰى ۖ ۞ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ

صغیر شدگان \* گفت ربم زندان است محبوبتر بمن از آنچه میکنند دعوت مرا بر آن.

وَالْأَتَّصِرُفُ عَنِّي كَيْدُهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنُّ مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾

واگر نکنی منصرف از من حيله آنها را ميشوم مايل به آنها و ميشوم از جاهلان \*

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ

شد مستجاب به او رب او و صرف کرد از او حيله آنها را. يقيناً اوست شنوای

الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ بَدَأَ هُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنْدَهُ حَتَّىٰ

علیم \* بازپديد شد به آنها، از بعد آنکه دیدند علایم را، باید کنند بزدانش تا

حِينَ<sup>٣٥</sup> وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيْنٌ ط قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرِنِي

مدتی \* و داخل شد با او بزندان دو جوان. گفت یکی آنها "من بینم خودرا

أَعَصِرُ خَمْراً<sup>٣٦</sup> وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرِنِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا

عصاره کش خمر". و گفت دومش "من بینم خودرا حامل بفرق سرم نانی،

تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَاطِلٌ إِنَّا آنرِكَ مِنَ الْبُحْسِنِينَ<sup>٣٦</sup>

میخورند طيور از آن". خبر ده مارا از تعبیر آن. ما می بینیم ترا از محسنین \*

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقُنِيهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ

گفت نیامده باشد بشما طعامی، که کنید رزق از آن إلا خبردهم بشما از تعبیر آن، قبل آنکه

يَأْتِيكُمَا ذِكْرًا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ

بیاید بر شما. اینهاست آنچه تعلیم داده رب من. من کردم ترك ملت قومیرا که

لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ

ندارند ایمان به الله و آنها بر آخرت هم هستند کافران \* و کنم متابعت ملت

أَبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ط مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ

آبائی خود را، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را. نیست بر ما که کنیم شریک

بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ط ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ

با الله کدام شیء. اینست از فضل الله بر ما و بر مردم

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يُصَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ

و لکن اکثر مردم نمیکنند شکر \* یا دوستان زندانم آیا ارباب

مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ<sup>ط</sup> مَا تَعْبُدُونَ مِنْ

متفرق است بهتر یا الله واحد قهار. \* نمیکنید عبادت به

دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ

جای او الا اسم هارا، خود مسمی کرده اید، شما و آباء شما، نکرده نازل

اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ<sup>ط</sup> أَمْ لَا تَعْبُدُونَ

الله بر آن کدام حجتی. نیست حکمی الا از الله. امر کرده که نکنید عبادت

إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

إلا اورا. اینست دین قیّم و لاکن اکثر مردم

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يُصَاحِبِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ

ندارند علم \* یا دوستانم در زندان اما یکی شما میکند سقایه ربش را

خَمْرًا ۚ وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ ۗ

خمر. و اما آن دیگر میشود صلیب باز میخورند طيور از رأس او.

(۱) رب: پروردگار، صاحب، آقا، بادار، پرورش دهنده

قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِينَ<sup>ط</sup> ٤١ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ

فیصله شده امر که از آن شدید جویا. \* و گفت به آنکه میدانست که او

نَاجٍ مِّنْهُمَا إِذْ كُرِنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ

نجات میابد، از آن دو، ذکر کن مرا نزد رب خود. مگر از یادش برد شیطان ذکر را به رب او

فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بِضِعَ سِنِينَ<sup>٤٢</sup> ٤٢ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ

پس ماند در زندان چند سالی \* و گفت ملک من می بینم هفت

(۱) درباره آن فتوی خواستید.

بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ

گاو فربه میخورند آنها را هفت لاغر و هفت خوشه سبز

وَأُخْرَىٰ يَسِيتٌ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَقْتُونِ فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ

و دیگری خشک. یا ای ملاء فتوی' دهید برایم راجع به رؤیای من اگر هستید

لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ

برخواب ها تعبیر کنندگان\* گفتند درهم و برهم خوابها اند و نستیم ما به مقصد

الْأَخْلَامِ بِعُلْيَيْنَ ۴۴ وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ

خوابها دارنده علم \* و گفت آنکه نجات یافت از آن دو، و یادش آمد بعد

أُمَّةٍ أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ۴۵ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ

مدتی، <sup>۱</sup> "من میدهم خبر بشما از مقصد آن، پس ارسال کنید" \* "یوسف یا ای صدیق

أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ

فتوی' ده مارا بر هفت گاوهای فربه میخورد آنها را هفت لاغر و هفت

(۱) امة: در بعضی آیات قرآن عظیم امة به معنی مدت میباشد. این شاید دوران نبوت بعضی از پیغامبران را توضیح کند.

سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرَىٰ سِتٍّ لِّعَلَىٰ أَرْجَعُ إِلَى النَّاسِ

خوشه سبز و دیگری خشك، تا من رجعت کنم نزد مردم

لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا

تا شاید آنها آورند علم" \* گفت زرع کنید هفت سال پیهم. و هرچه

حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ

درو کردید بگذارید آنرا بر خوشه اش الا قليلاً که از آن میخورید. \* باز

يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ

میآید از بعد آن هفت سال شداید، میخورید آنچه ذخیره کردید

لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

برایش الا قلیلاً از آنچه نگاه میکنید \* باز میآید از بعد آن

عَامٌ فِيهِ يُمْغَاتُ السَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ

سالیکه در آن میشود باران بر مردم و در آن میکشند عصاره \* و گفت ملک

التُّورِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ

بیارید برایم اورا. پس وقتی آمد نزد او رسول، گفت رجعت کن نزد بادارت

فَسَأَلَهُ مَا بَأْسُ السُّوءِ الَّتِي قَطَعْنَا أَيْدِيَهُنَّ ۖ إِنَّ

سؤال کن از او چیست منوال نسوانیکه قطع کردند دستهای خود را. یقیناً

رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۗ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ

رب من به حيله آنهاست علیم \* گفت چیست بیان شما وقتی خواستید یوسف را

عَنْ نَفْسِهِ ط قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ط

از نفس او. گفتند نگاه دارد الله، نداریم علم براو از هیچ بدکاری.

قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدُكُمْ

گفت همسر عزیز الان آشکار شد حق. من میخواستم اورا

عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۵۱ ذَلِكُمْ لِيَعْلَمَ أَنِّي

از نفس او و یقیناً او بود از جمله صادقان \* چنین که بفهمد من